

تهیه و ترتیب قادر یامان
عزیز نسین

شاروال نمونه

انتخابات تعیین شاروال نمونه با شدت زیاد ادامه داشت . از میان جمع انبوهی از کاندیدا ها دو رقیب حزبی سایرین را عقب زده به اصطلاح به فاینل رسیده بودند .

یکی از آن دو بشیر آغا تورن متقا عد بود و سابقه ۳۰ ساله وکالت در آن شهر را نیز داشت.

رقیب سرسخت او کاظم آغا ی بقال بود که سالهای دراز به صفت ملک وظیفه اجرا کرده و اکنون در آن شهر دوکان بقالی باز کرده بود . وی سواد خواندن . نوشتن نداشت و به حساب های مغازه اش با ارقامی که فقط خود او میتوانست آنها را بخواند ، رسیده گی می کرد.

در گوشه ای میدان بزرگ تعمیر شاروالی ، میز بزرگی که در روی آن یک جک آب و یک گیلان دیده میشد ، گذاشته بودند .چند دقیقه بعد بشیر آغا و کاظم آغا چون دوستان قدیمی دست در دست هم پشت جایگاه مخصوص آمدند .

مردمی که از ساعت ها پیش از گوشه و کنار شهر در آنجا جمع شده بودند ، با دیدن آنها شروع به ابراز احساسات نمودند .

بشیر آغا از آنجاییکه وکیل بود ، به خود حق میداد که سخن گوی نخستین او باشد ، اما با آن هم قبل از آنکه به نطق خود آغاز کند رو به دوست و رقیب سرسخت ش کاظم آغا کرده گفت :

– قربان بفرماید .

– خواهش میکنم قربان ما ره به این کارها چی شما اول بفرماید .

بشیر آغا که سه دوره متوالی شاروال بود با ژست مخصوص تشکر کرده پشت میکروفون قرار گرفته و اظهار داشت :

– همشهریها عزیز ، از اینکه به لطف و مرحمت خود سه دوره متوالی مرا به صفت شاروال خود برگزیده اید یک جهان تشکر و حالا نیز با مساعدت شما عزیزان حاضرم لایق این همه لطف و مرحمت شما همشهریها ی گرامی ام باشم .

البته همان طوری که میدانید من اصرار به شاروال شدن ندارم .به خواهش عده ای از دوستان برای چهارمین بار کاندیدای خود را اعلام کرده ام ، شما آزاد هستید من و یا کسی دیگری را به این سمت انتخاب کنید ... (بشیر آغا با گوشه چشم به رقیبش نیم نگاهی انداخت) و ادامه داد :

– فقط شاروال نمونه شما باید دارای شرایطی که هم اکنون به عرض شما عزیزان م می رسانم.

شرط اول شاروال نمونه مربوط به کاردانی ، مردم داری ، تجربه و پختگی است که در سالیان دراز عمر شان بدست آورده اند (سایر کاندیدا به غیر از بشیر آغا و کاظم آغا جوان بودند) البته منظور من از یک نفر کاندیدای جهان دیده ، داشتن کله ای طاس دندانهای مصنوعی نیست (کاظم آغا ۱۴ سال از بشیر آغا مسن تر بوده دارای کله طاس و دندانهای مصنوعی بود) و نباید سن وی از ۵۰ سال تجاوز کند . (خودش تقریباً ۵۰ سال داشت) گذشته از آن شما نباید کسی را انتخاب کنید که از قوانین کشور بی خبر باشد (در آن شهر به اندازه وی کسی از قوانین باخبر نبود) . من اصرار ندارم که مرا انتخاب کنید چون کار شاروالی فوق العاده خسته کننده است . از شما می خواهم کسی را انتخاب کنید که سواد خواندن و نوشتن را داشته باشد .

فراموش نکنید که شاروال شما باید از لحاظ اخلاقی و لباس نمونه باشد . شاروالی که پتلونش سالها رنگ اطو را نمی بیند باعث سرافکنده گی همشهریها عزیز ما خواهد شد (کاظم بقال نه نکتایی میزد و نه پتلون اطو زده به تن میکرد) باز هم اضافه میکنم :

اصراری به شاروال شدن ندارم ، اما شما کوشش کنید کسی را انتخاب کنید که شرایط لازمه را داشته باشد .

وقتی بشیر آغا از پشت میکروفون پایین آمد عده بیشماری از مردم که در آن میدان گرد آمده بودند برایش کف زدند و فریاد کشیدند :

– راست میگه .

– حق داره ، سه دوره شاروال بوده تمام سر کاره می فامه .

در این موقع کاظم بقال پشت میکروفون قرار گرفته و چنین گفت :

– همشهریهایی عزیز ، بنده قدرت ندارم کلمات را بهم بافته و به عنوان پند و نصیحت تحویل شما دهم . آنچه را که لازم بود بشیر آغا گفتند (در حالیکه بشیر آغا را نشان مردم میداد) ادامه داد :

به نظر من دو دندان پیشروی شاروال ما باید از طلا باشد (دندان های بشیر آغا طلایی بود) ، چشمهای وی باید آبی باشد . (چشمهای رقیب اش آبی بود) در این موقع مردم شروع به خندیدن نمودند . کاظم بقال در حالیکه بشیر آغا را نشان میداد گفت :

– باید در کومه چپش خال سیاهی داشته باشد . بشیر آغا از شنیدن سخنان کاظم آغا سرخ شده بود .

خنده مردم همچنان ادامه داشت که کاظم آغا گفت :

– از همه مهمتر باید اسمش بشیر آغا باشد .

پس از این گفتار کاظم بقال در میان قهقهه مردم از پشت میکروفون پایین آمد .

بشیر آغا از شدت ناراحتی بروت هایش را میجوید .

برنامه ای نطق های انتخاباتی فردا نیز ادامه یافت . بشیر آغا میدید که تقریباً شکستش مسلم است ، متانت و دیسیپلین همیشگی اش را کنار گذاشت تصمیم گرفت تا به کاظم آغا درس خوبی بدهد .

فردای آنروز جمعیتی در حدود سه چهار برابر روز گذشته در میدان شاروالی جمع شده و منتظر کاندیدان خود بودند .البته این بار جمعیت به دو دسته تقسیم شده عده ای از بشیر آغا و عده ای از کاظم آغا ی بقال طرفداری می کردند .

در این موقع بشیر آغا با عصبانیت فوق العاده پشت میکروفون قرار گرفته و چنین گفت :

همشهریهای عزیز ؛ تصمیم داشتم در دایره تربیت و نزاکت با رقیب خود کاظم آغای بقال رفتار کنم ، ولی لحن سخنان او مرا مجبور کرد که در عقیده خود تجدید نظر کنم . آیا در بین شما کسی هست که نداند او در زمان ملکی اش رسوایی هایی که انسان از نام بردن آنها ننگ دارد به وجود نیاورده است ؟

شما خوب میدانید هر شخص ناشناسی وارد شهر ما شود یگراست به خانه کاظم آغا می رود . آیا تا بحال علت این کار خود پرسیده اید ؟ آیا فراموش کرده اید همین کاظم آغا امینه خانم را سه روز و سه شب پیش سه دوست خارجی اش نگاهداشته بود ؟
مردم گفتند :

– حق با شماست .

– درست میگه .

آیا میدانید پول هایی را که سال گذشته در عید فطر به عنوان فطر از مردم جمع کرد به چه مصارفی رساند ؟

آیا میدانید شاروال نمونه تان چهار زن عقدی در خانه دارد ؟

مردم صدا در آوردند :

– به این مرد باید آفرین گفت .

– هموطنان عزیز شما بخوبی میدانید که ده سال پیش کاظم آغا به نان شب محتاج بود ولی هیچ فکر کرده اید در عرض این ده سال چطور او توانست نصف بیشتر املاک این شهر را تصاحب کند ؟ او بیشترین زمینهای شهر را خورده است .

مردم :

– عجب اشتباهی . چی انسانی خیانت کاری .

– همشهریهای عزیز من چیزهای زیادی در باره او میدانم ولی این بحث را به بعد موکول می کنم . شما در انتخاب من و او کاملاً مختار ید .

پس از بشیر آغا ، کاظم آغا در میان کف زدنهای حاضرین پشت میکروفون قرار گرفته مثل اینکه در قهوه خانه ای صحبت می کند به سخنان خود بدینگونه شروع کرد .

– من تمام گفته های بشیر آغا را تصدیق می کنم . ایشان حق زیادی به گردن من داشته ۳۰ سال تمام است که در این شهر وکالت می کنند .

او نه زمینی دارد و نه گاو و گوسفندی . حتا شنیده ام خانه ای مسکونی اش هم کرایبی است . در مورد گفته های ایشان هم حرفی برای زدن ندارم . چون من ۱۰ سال پیش از این به نان شب خود محتاج بودم .

در حالیکه حالا فقط ۳۵۰۰ جریب زمین زیر کشت دارم . خدا را شکر با اندازه کافی هم پول دارم .

او نکتایی میزند و پایپ میکشد و پطلون اطو شده می پو شد ، اما من اصلاً سواد خواندن و نوشتن ندارم . حالا خودتان میدانید یا مرا انتخاب کنید یا او را ! ؟

بدین ترتیب نطق های انتخاباتی به پایان رسید و مردم متفرق شدند .

قرار بود دو روز بعد انتخابات رسماً شروع شود .

چند ساعت بعد دوستان کاظم بقال در دکان او جمع شده از وی می پرسیدند ،

– کاظم آغا چی کردی ! ؟ چی گفتی ! ؟ به نظر تو او بی پول است ، در حالیکه صد تایی مثل تو ره میخورد . املاک زیادی هم دارد که همه ما از آن با خبریم .

کاظم آغا خنده ای معنا داری کرده جواب داد :

– می بینیم که انتخابات چی میشه .

– ما میدانیم که تو پول فطریّه ها را به یکی از پرورش گاه ها دادی . چرا در موقع که او ازت ایراد گرفت جوابشه ندادی ؟

– اجازه بتین تا نتیجه انتخابات معلوم شوه .

کاظم آغا در مقابل تمام سوالات دوستانش همان یک جمله را تکرار میکرد :

– منتظر باشیم نتیجه انتخابات چی میشه .

چند روز بعد نتیجه انتخابات معلوم شد و کاظم بقال با اکثریت قابل توجهی برنده اعلان گردید .

وقتی علت پیروزی او را از چند نفر که به وی رای داده بودند ، پرسیدند گفتند :

– ما رای خوده به کسی میدهیم که بتواند ۴ زن را در یک خانه نگهدارد ، در عرض ۱۰ سال از مال دولت میلیونر شود ، و در ضمن دلال محبت نیز باشد .

ما حاضر نیستیم آرای خود را به کسی چون بشیر آغا که یک مرد بی دست و پا است بدهیم .

پس از آن انتخابات هر کس کاندیدای خود را برای شاروالی اعلان میکردند چنین تبلیغ میکردند :

همشهریان عزیز ، من دارای ۵۰۰ راس گاو ۱۰۰۰ راس گوسفند ، ۳۰۰۰ جریب زمین و ۴ زن عقدی و ۷ زن صیغه ای بوده ، هفته ای دو بار بهترین رقاصه های شهر را تحویل مهمانان خارجی و داخلی میدهم .

تمام این موفقیت ها در عرض ۶ ماه نصیب این جانب شاروال آینده شما شده است.

14032008

www.ayenda.org